

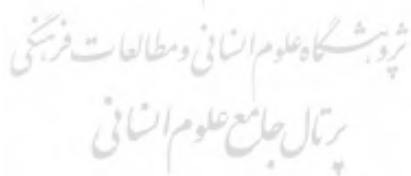
نقدی بر کتاب زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران اثر حسین بشیریه

بهرام روشن‌ضمیر^۱

چکیده

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ مهم‌ترین رخداد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره معاصر و یکی از مهم‌ترین رخدادهای سیاسی جهان در سده بیستم بوده است. حسین، بشیریه، جامعه‌شناس سیاسی بنام، اندکی پس از رخداد انقلاب، کتاب دولت و انقلاب در ایران که تز دکتری او بود را به چاپ رساند. کتابی که تا مدتها بعد به فارسی ترجمه نشد. و همین باعث شد تا به هنگام انتشار آن در ایران، اگرچه توجه فراوانی به خود جلب کند ولی از منظر داده‌ها، تحلیل‌ها و رویکردها کمی کهنه به نظر برسد. در این مقاله تلاش بر آن است تا ضمن نقد و راستی‌آزمایی اطلاعات آن با یک رویکرد تاریخی، نگاهی دوباره به انقلاب ایران و زمینه‌های تاریخی آن بشود. بر این اساس به نظر می‌رسد، فاکت‌های ارائه شده در کتاب، در بسیاری موارد بر اساس شایعات عامیانه و گزارش‌های ژورنالیستی و تبلیغات سیاسی احزاب بنا شده که امروز قابل استناد نیستند.

کلید واژگان: بشیریه، انقلاب اسلامی، جامعه‌شناسی سیاسی، مارکسیسم، پست مدرنیسم.



کارشناسی ارشد تاریخ از دانشگاه تهران - پژوهشگر آزاداً

roshan.zamir@ut.ac.ir

درباره مولف و کتاب

حسین بشیریه در دانشگاه اسکس شاگرد ارنستو لاکلو نظریه پرداز چپ نو بوده است و رساله دکتری خود که استخوان بندی همین کتاب است را در لیورپول در ادامه همین گفتمان نوشته است. ادعای مترجم فارسی در بی طرفانه و بدون جهت بودن کتاب به نسبت کتاب های "ریشه های انقلاب" اثر نیکی آر. کدی و "مقدمه ای بر انقلاب اسلامی" اثر صادق زیباکلام، انتظارات خواننده را بالا می برد. خواننده پس از خواندن کل کتاب، شاید هم نظر با مترجم نباشد. مترجم نام کتاب را هم از "دولت و انقلاب در ایران" که همگان را به یاد کتاب کلاسیک مارکسیستها یعنی "دولت و انقلاب" اثر ولادمیر لنین به سال ۱۹۱۷ می اندازد تغییر داده است.

۱- اطلاعات اشتباه

بشیریه در مقدمه کتاب می نویسد بورژوازی جدید (طبقه متوسط جدید)، در مشروطیت از دموکراسی و اصلاحات اداری و انتخاباتی (حق رای محدود به افراد تحصیل کرده) حمایت کرد. (ص ۲۱) اما فاکتی ارائه نمی کند که طبقه متوسط جدید که باید شامل کارمندان دولت و معلمان و استادان و دانشجویان و اصناف خدماتی باشد، کجا در دوره مشروطه وجود داشته است؟ این طبقه ظاهراً در دوره پهلوی اول متولد شد و در دوره پهلوی دوم توانست واقعا در اجتماع و سیاست ظاهر شود. (رحمت الهی، موسوی زاده، ص ۱۳۹۱) خود نویسنده در جای دیگر می نویسد که طبقه بورژوازی جدید در دهه ۱۳۴۰ فقط ۴۱۶ هزار نفر یعنی ۲٪ جمعیت را شامل می شد و تازه در دهه ۱۳۵۰ از ۵٪ تجاوز می کند (ص ۳۴). همچنین مولف به حمایت طبقه بورژوازی از انحصار حق رای برای افراد تحصیل کرده سخن می گوید (ص ۲۱) که ما شاهدی بر آن هم نیافتیم.

بشیریه در فصل نخست از کتابش با عنوان «تحول ساختار دولت»، به تغییرات سیاسی ایران از مشروطه تا انقلاب سفید و تثبیت قدرت از سوی شاه در ۱۳۴۲ می پردازد. (ص ۲۶) او می نویسد استبداد سنتی ایران در دوران پیشامدرن بر فقدان مالکیت خصوصی قانونی و وجود مالکیت اشتراکی دولتی استوار بود.

می دانیم که بر خلاف اروپا که زمین متعلق به فئودال ها بود و آنان در ازای تهیه مالیات و سرباز برای دولت مرکزی، امنیت خود را تثبیت می کردند و این قانون به هیچ عنوان از هیچ سویی قابل نقض نبود، (بنگرید به دولاندلن، ۱۳۹۲، ص ۳۶۶) در ایران، زمین بنابر سنت و عرف متعلق به شاه بود و او می توانست آن را به هرکسی ببخشد. عدم وجود پیمان میان پادشاه و زمین دار، باعث شده بود

که دستکم در سده‌های منتهی به دوره معاصر، هیچ حد و حصر و مانعی برای قدرت بلامنازع پادشاه (البته به جز شریعت) وجود نداشته باشد.

بشیریه به درستی اشاره می‌کند که این تفاوت باعث شده بود که هم در زمینه سیاسی، قدرت دربار ایران محدودیت کمتری داشته باشد و هم در زمینه اقتصادی، طبقه اشرافیت زمین دار موروثی به آن شکلی که در اروپا می‌شناسیم، وجود نداشته باشد. همین تفاوت‌ها بوده که سرمایه‌داری و نتیجتاً انقلاب صنعتی را در غرب ایجاد کرده. حال آن که چنین تحولی در شرق و ایران ایجاد نشد. (بنگرید به وبر، ۱۳۸۵) البته بهتر بود اینجا اشاره می‌شد که چیزی شبیه به این حالت در دوره‌های باستانی تا چند سده پس از اسلام وجود داشت (مثلاً قارن‌وندیان)، ولی سپس از میان رفتند. (نعیمی، ۱۳۸۹) در جایی نویسنده به انقلاب مشروطه در ۱۹۰۵ اشاره کرده. حال آنکه انقلاب در ۱۹۰۶ رخ داد. (Martin, 2011)

نویسنده به درستی تاکید دارد که در فاصله مجلس اول تا چهارم، ترکیب مجلس از حالت غلبه اصناف بازاری به غلبه زمین‌داران رسید. (ص ۲۹) تا پیش از اصلاحات ارضی، ۵۶ درصد نمایندگان مجلس همچنان از زمین‌داران بودند. در دوره پهلوی دوم تا پیش از انقلاب سفید، از ۱۷ نخست وزیر، ۱۵ نفر زمین‌دار بودند و ۲ نفر دیگر هم نخبه نظامی (رزم‌آرا و زاهدی). (ص ۳۲) از دیگر نکات مهم، اشاره مولف به این نکته است که نظام مشروطه موجب باندبازی و سیاست حزبی شد. اما قابل ملاحظه است که بشیریه هدف قانون اساسی را تشکیل رژیم لیبرال می‌داند. این گفته با دیگر شواهدی که بشیریه از مشروطه و قانون اساسی آن درباره لزوم رعایت شرع و حضور علمای طراز اول برای نظارت بر مصوبات مجلس می‌آورد در تناقض است.

البته اینکه نویسنده می‌نویسد که در دوره پهلوی اول علما (طراز اول) از حق قانونی خود در تعیین کمیته پارلمانی برای نظارت بر قانون‌گذاری محروم شدند، کامل نیست. چه، این قانون پیش از دوره پهلوی، یعنی در مجالس اول، سوم، چهارم و پنجم هم اجرایی نشده بود. و در تنها مجلسی که اجرایی شد هم از ۵ نفر که قانون پیشینی کرده بودند، تنها ۲ نفر به مجلس فرستاده شدند. (دانش کیا، ۱۳۸۸) در سکولاریسم پهلوی اول تردید نیست. ولی به نظر می‌رسد برای اجرای این اصل قانونی از همان آغاز موانع جدی وجود داشت.

در بحث سکولار بودن جنبش مشروطه ایران، می‌توان به رهبران اصلی آن نگریست. برای نمونه محمد طباطبایی یکی از دو رهبر اصلی جنبش در تهران در یکی از واپسین سخنرانی‌های خود پیش از پیروزی جنبش می‌گوید که کسی خواهان حکومت مشروطه جمهوری نیست و معترضان تنها عدالت می‌خواهند که از طریق تشکیل یک شورا یا مجلس عدالت اسلامی که مردم بتوانند از حکام دادخواهی

کنند انجام بشود. تا مردم از رفتن به سفارت و کنسولگری خارجی بی‌نیاز باشند. (ناظم‌الاسلام کرمانی ۱۳۷۱، صص ۳۷۵-۳۷۶)

اگر واقعا دولت مشروطه پس از استقرارش در پی فتح تهران و تبعید محمدعلی شاه، سکولار بود، باید در حمایت قاطع روحانیون از آن تردید کنیم، چه چنین امری حتی امروز در قرن ۲۱ محال است. و اگر از نظر تاریخی به این برسیم که در آن مقطع، اکثریت روحانیت از رژیم و دولت مشروطه پشتیبانی می‌کرد و آن را در کنش‌های دو سید (طباطبایی و بهبهانی) و جریان اعتدالیون بدانیم، آنگاه با توجه به دست بالای این جریان در مجلس‌های دوم و سوم و چهارم و به ویژه تأکیدات فراوان متمم قانون اساسی بر جنبه شرعی حکومت شاید بهتر باشد رژیم و دولت‌های صدر مشروطه را سکولار نامیم. این دقت نظر در کتاب سعید زاهد انجام شده و نویسنده ایدئولوژی جنبش مشروطه را همان تشیع گرفته است. (زاهد ۱۳۸۹) در واقع بشیریه مفهوم عرفی‌گرایی یا سکولاریزاسیون که در جنبش مشروطه (نه حکومتی که نهایتا استوار شد) مستتر بود را با تشکیل یک حکومت سکولار در پی انقلاب مشروطه، یکی گرفته! حال آنکه خودش در جای دیگری به درستی از روند سکولاریزاسیون در جنبش مشروطه سخن گفته است. دولت سکولار در ساده‌ترین و عام‌ترین مفهوم خود به قول خود بشیریه در اصلاحات رضاشاه پدیدار شد و شاهان پهلوی آن را در کنار ناسیونالیسم با ایده‌های غربی، صورتی ایدئولوژیک و رسمی بخشیدند (ص ۹۵).

سکولار خواندن مشروطه در فصل یک در شرایطی است که نویسنده در فصل ششم می‌نویسد پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی برخلاف قانون اساسی مشروطه، سکولار بود. (ص ۲۱۵) حال آن که هیچ‌کدام از این قوانین را سکولار ندانسته‌اند. و در پیش‌نویس قانون اساسی بعد از انقلاب که لیبرال‌ها نوشتند هم شورای نگهبان شامل فقها پیش‌بینی شده بود، هم اسلامیت نظام رکن اساسی و لایتغیر دانسته شده بود (اصول ۲-۴-۱۳-۲۸-۵۱-۷۶-۸۲-۸۴-۱۴۲-۱۴۴).

نویسنده حکومت رضاشاه را «اقتدار‌گرای سنتی» می‌نامد. منظور از اقتدار‌گرای سنتی در اینجا روشن نیست. آیا حکومت رضاشاه عینا همان حکومت آقامحمدخان قاجار و ناصرالدین شاه بود؟ این تعبیر ما را به یاد اصطلاحاتی چون سلطانیسم و پاتریمونیا می‌اندازد که صاحب نظران دیگری چون همایون کاتوزیان برای پهلوی اول و دوم به کار برده‌اند. حال آنکه خود بشیریه سال‌ها بعد در "جامعه‌شناسی سیاسی ایران"، به پیروی از آبراهامیان (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ص ۲۰۸) دولت پهلوی را مطلقه مدرن (و نه سنتی یا شبه‌مدرن) نامید. (بشیریه، ۱۳۸۷، ص ۳۰۱) چنانکه هانتینگتون نشان داده است (هانتینگتون، ۱۳۷۰، صص ۱۴۷ تا ۱۵۵)، شاه مقتدر مدرنیست زاییده‌ی عصر جدید اروپاست و در تضاد و تعارض با فرهنگ سیاسی سده‌های میانه. و شاهان پهلوی اگر به مدرنیسم اقتدار‌گرایانه گرایش داشتند، آن را از غرب مدرن تقلید کرده بودند، نه از سنت ایران.

نویسنده در جای دیگری اشاره می‌کند که حکومت رضاشاه به دلیل جانبداری از آلمان با اشغال مواجه شده و سرنگون شد. تایید این بهانه انگلیس و شوروی پس از ۶۰ سال از آن رویداد که شواهد و تحلیل‌ها، دروغ بودن آن را نشان می‌دهد (امینی، ۱۳۴۱، ص ۲۱۵)، درست به نظر نمی‌رسد. می‌دانیم که دولت ایران از سال‌ها پیش از آغاز جنگ جهانی دوم و حتی سال‌ها پیش از به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان، به دنبال یک نیروی سوم برای شکستن محاصره مرگبار خود از سوی دو ابرقدرت شوروی در شمال و انگلیس در جنوب بود. پس از ناکام ماندن در ساختن یک پل به سوی آمریکا در چند دوره (مجلس دوم و سپس مجلس چهارم)، ایران به سوی آلمان رفت و برای نخستین بار موفق به همکاری‌های سازنده اقتصادی و صنعتی با یک قدرت بزرگ بدون اغراض استعمارگراییانه شد. این شوروی و انگلیس بودند که در سال‌های منتهی به جنگ از ایران دوری کردند و همین باعث کاهش حجم مبادلات تجاری و همکاری‌های صنعتی با این کشورها و افزایش آن در مورد آلمان شد. (فیضی، ۱۳۹۰، صص ۳۰-۴۱). با این حال به محض آغاز جنگ جهانی، علی‌رغم گرایش و کشش دیرین ایرانیان و مسلمانان به آلمان و نفرت آنان از انگلیس و روسیه، دولت‌های ایران و آلمان نسبت به یکدیگر دچار بدگمانی بودند. که مهمترین نمود آن را باید در سرنگونی دولت متین‌دفتری آلمان دوست از سوی رضاشاه و بر سرکار آوردن منصور و سپس محمدعلی فروغی که هر دو روابط خوبی با انگلیس داشتند، دانست. ایران رضاشاهی حتی از تحویل بنزین به عراق که با کودتای رشیدگیلانی آلمان دوست روبرو شده بود هم خودداری می‌کرد. (الهی، ۱۳۶۹، ص ۹۳).

بدگویی‌های رادیو برلین به گویندگی بهرام شاهرخ بر ضد رضاشاه که هیچ کم از بدگویی‌های بی.بی.سی بر ضد شاه ایران نداشت، خود نشان‌دهنده آن است که دولت ایران در آن زمان حقیقتاً نسبت به طرفین این جنگ بی‌طرف بود. (بنگرید به لقمان، ۱۳۸۹)

از دیگر نکات مثبت کتاب یادشده در فصل اول، اشاره به وضعیت زمین‌داری ایران پیش از اصلاحات ارضی است. بشیریه می‌نویسد: به جز اراضی سلطنتی و خالصه‌جات (دولتی) و اوقاف، ۸۰ درصد اراضی خصوصی بودند که از آن ۱۰ درصد روستاها در اختیار دهقانان و بقیه در اختیار ملاکان بود که عمده آن به ۳۷ خانواده برمی‌گشت. (ص ۳۲)

در جایی نویسنده به جریانی با عنوان فاشیستی - پان‌ایرانیستی اشاره می‌کند و نمونه‌ی آن را احزابی چون سومکا و آریا می‌داند. گمان می‌رود یک کاسه کردن دو جریان فاشیستی و پان‌ایرانیستی را باید ناشی از عدم دقت دانست. چه، اندیشه پان‌ایرانیستی بر مبنای وحدت دوباره سرزمین‌های حوزه فرهنگی ایران بزرگ و کشورهای فارسی‌زبان و مناطق جدانشده از ایران در دوره‌های اخیر بود و نظریه‌پردازان این جریان با همه دشمنی‌شان با حزب توده، بیشتر به نوعی سوسیالیسم علاقه نشان

می‌دادند، تا به فاشیسم. نویسنده به احزاب منشعب از این مکتب چون حزب پان ایرانیست و حزب ملت ایران اشاره نکرده ولی از احزاب کوچک و کم‌اهمیتی به نام سومکا و آریا یاد می‌کند.

بشیریه در جایی می‌نویسد که شاه با تشکیل مجلس موسسان و اصلاح قانون اساسی حق انحلال مجلس را "با این بهانه که در حوزه‌های خارج از صلاحیتش مداخله می‌کند" به دست آورد. (ص ۳۸) با مراجعه به متن انگلیسی کتاب هم همین مضمون به دست آمد. روشن نیست که منظور نویسنده چیست و در سال ۱۳۲۷ کجا مطرح شده بود که مجلس (مجلس پانزدهم) در حوزه‌های خارج از صلاحیتش مداخله کرده؟ مجلس در ایران، قانون اساسی را نوشته و پادشاه عزل کرده بود. و طبیعتاً در هر زمینه‌ای صلاحیت داشت. انحلال مجلس در کشورهایی با ساختار پارلمانی، در شرایط ناهمگونی آن و عدم توانایی‌اش در تشکیل دولت ضروری می‌گردد و جایی در ادبیات دهه ۱۳۲۰ دیده نشده که از خطر دخالت مجلس در حوزه‌های خارج از صلاحیت سخن گفته شود.

وجود برنامه‌ای برای اعطای حق رای به زنان در مبارزات انتخاباتی جبهه ملی در سال ۱۳۲۸ از دیگر موارد غیرتاریخی کتاب بشیریه است. منبع مولف برای این خبر، کتابی است که در سال ۱۳۵۷ انجمن دانشجویان ایرانی اروپا منتشر کرده است، (مصدق و نهضت ملی ایران) که چیزی بیش از یک منبع ضعیف تبلیغاتی نیست. خلیل ملکی در سال ۱۳۳۱ بسیار بر حق رای زنان تاکید داشت و جریان زحمت‌کشان بقایی هم موافق بود، ولی نهایتاً مصدق به پیروی از کاشانی از هوادارانش خواست دست از این آرمان بردارند. او در دیدار با نهضت زنان پیشرو وابسته به نیروی سوم، به آنان گوشزد کرد که در این مقطع انجام این کار "مقدور" نمی‌باشد. (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۳۱۳) البته ۱۰ سال بعد (۱۳۴۱) که وضع فرهنگی و اجتماعی ایران تقریباً هیچ تغییری نکرده بود، و از نظر سیاسی هم از طوفانی‌ترین زمان‌های تاریخ معاصر ایران بود، شاه نشان داد که انجام این کار "مقدور" بود. (کدی ۱۳۸۳، ص ۴۲) نویسنده در شرایطی مطرح شدن بحث ملی شدن نفت را به جبهه ملی و به ویژه دکتر مصدق گره می‌زند که می‌دانیم رحیمیان نماینده قوچان و نمایندگان حزب توده زودتر از مصدق خواستار ملی شدن نفت جنوب شده بودند و مصدق در آغاز مخالف این طرح بود. (متینی، ۱۳۸۴، صص ۲۰۲-۲۰۳) همچنین در مجلس پانزدهم که مصدق اصلاً در مجلس نبود، نمایندگان ضمن رد لایحه دولت برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، دولت را ملزم می‌کنند تا شرایط را برای استیفای حقوق ایران در صنعت نفت جنوب بررسی کند. (بنگرید به مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۹ مهر ۱۳۲۶ نشست ۲۵) در این زمان نمی‌توان نقش حسین مکی، مظفر بقایی و ابوالحسن حایری‌زاده را کمتر از مصدق دانست. در دوره شانزدهم هم کاشانی در بیرون مجلس و حایری‌زاده و بقایی در درون مجلس پیش از مصدق

بر ملی شدن نفت تاکید کرده و طرح آن را عملاً ارائه دادند (متینی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۱)، ولی با مخالفت مصدق - که در عین مخالفت رادیکال با دولت رزم‌آرا، در ملی کردن نفت محتاط بود- به جایی نرسید. اشاره نویسنده به پراتوری بودن (ص ۴۱) و کودتایی بودن ایران پس از ۱۳۳۲ در شرایطی است که معتبرترین نظریه پرداز عصر ما ساموئل هانتینگتون در کتاب کلاسیک خود سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، هنگام اشاره به کودتاهای سال های پس از جنگ جهانی دوم در خاورمیانه در دهه های چهل تا شصت میلادی، نامی از ایران نمی برد (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ص ۸) و در فصلی از کتاب خود که پراتوریانیسم را در سراسر جهان تعریف می کند هیچ اشاره ای به حکومت پراتوری ایران که مد نظر بشیریه است، نمی کند. (همو، ۱۳۷۰، صص ۲۸۱ تا ۳۸۴)

نویسنده در جایی از اصلاحات ارضی دولت ناسیونالیست لیبرال جبهه ملی سخن می گوید. (ص ۴۰) از آنجا که در جایی جز ایران دیده نشده که یک دولت لیبرال، اموال یک شرکت خصوصی (شرکت نفت ایران و انگلیس) را به نفع دولت مصادره کند، شاید بهتر باشد به پیشنهاد موسی غنی نژاد، اقتصاددان حوزه نفت، دولت مصدق را نه "ناسیونالیست لیبرال" بلکه "ناسیونال سوسیالیست" بدانیم. (مصاحبه با وبسایت تاریخ ایرانی)

نویسنده در جایی از برنامه اصلاحات ارضی دولت مصدق سخن می گوید (ص ۴۰). اصلاحات ارضی در فرهنگ ایرانی به تجزیه زمین های بزرگ و واگذاری آن به دهقانان گفته شده است. می دانیم که شاه از مدت ها پیش از سرکار آمدن مصدق در حال دادن املاک سلطنتی به دهقانان بود. (بنگرید به روزشمار اصلاحات ارضی. نشانی در پایان مقاله) مصدق به جد با این طرح مخالف بوده و به موجب اختیارات ویژه دولت در ۱۱ مرداد ۱۳۳۲ خالصجات را به تملک دولت درآورد. بلافاصله پس از سقوط مصدق، شاه به واگذاری زمین های سلطنتی به دهقانان ادامه داد. این کار در ۱۳۳۴ صورت قانونی به خود گرفت. بعداً در زمان اصلاحات ارضی در دهه ۱۳۴۰ که مبنی بر تقسیم زمین های بزرگ ملاکان میان دهقانان بود، هم جبهه ملی - که البته مستقل از مصدق بود- چندین بار مخالفت خود را با آن ابراز کرد. چراکه جبهه ملی اعتقاد داشت در ایران فئودالیسم وجود ندارد که لازم به اصلاحات ارضی باشد. (بنگرید به کاتوزیان: ۱۳۷۲، ص ۴۲۵) آنچه دولت مصدق انجام داد، تغییر نسبت حق مالک و دهقان بود که روی کاغذ هم ماند و هرگز اجرایی نشد. (ذبیح، ۱۳۶۳، ص ۱۶۰)

استناد به نامه مشکوک آیت الله کاشانی در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ که در آن کاشانی مصدق را به برنامه برای کنار کشیدن قهرمانانه و آماده سازی فضا برای کودتاچیان به منظور انتقال کنترل نفت ایران از انگلیس به آمریکا متهم کرده است، از دیگر موارد بحث برانگیز این کتاب است. می دانیم که این نامه در سال ۱۳۵۷ توسط خانواده کاشانی علنی شد. درحالی که اصولاً می بایست نزد مصدق بوده و طبعا در روز سرنگونی مصدق در آن صندوقچه معروف به باد فنا رفته

باشد. از آن زمان بحث‌های بی‌سرانجامی صورت گرفته‌است. (بنگرید به سندشناسی نامه کاشانی در پایان مقاله) نامه کاشانی وقایع آینده را با چنان دقتی پیشگویی می‌کند که انگار با یک معجزه روبرو هستیم. چگونه است که کاشانی که به زاهدی در مجلس پناه داده، روی او را بوسیده بود (کاتوزیان ۱۳۷۲، ص ۳۱۶) و با عوامل عملیات آژاکس هم بی‌ارتباط نبود (همانجا، ص ۳۱۷). همچنین گازیوروسکی، ۱۳۶۸، ص ۳۷). او شرکت در رفراندوم مصدق را حرام خواند (اطلاعات، ۱۰ مرداد ۱۳۳۲) و بعد از اشغال رادیو در ۲۸ مرداد، پسر خود را برای سخنرانی فرستاده و بی‌درنگ پس از بازگشت شاه با او دیدار کرده (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۳۱۸) و در مصاحبه‌ای مصدق را به تلاش برای براندازی سلطنت متهم و شایسته اعدام دانست. (مصاحبه با روزنامه مصری اخبار الیوم، کیهان ۱۷ شهریور ۱۳۳۲) حال چگونه می‌توان پذیرفت که در روز ۲۷ مرداد او ناگهان نگران سرنگونی مصدق شده باشد؟ مصدق همانی بود که کاشانی او را «دیکتاتوری» خوانده بود «که در مملکت مشروطه ایران به خیال خداوندگاری افتاده است.» (کیهان، ۱۵ تیر ۳۲) کاشانی در ۹ اسفند ۱۳۳۱ که نزدیک بود شاه به سبک احمدشاه کشور را یکسره به نخست‌وزیر بسپرد و به فرنگ برود، در بیانیه‌ای او را شاهی «محبوب و دموکرات» خواند که «حیات و استقلال ملت به شخص او و نه هیچ شخص دیگری {منظور مصدق} بستگی دارد.» (کاتوزیان ۱۳۷۲، ص ۳۱۵) این که نامه کاشانی به مصدق، در بیرون از گود تاریخ و احتمالاً بعد از اختلاف مجدد کاشانی با شاه و تصویب قرارداد کنسرسیوم (۱۳۳۳) به منظور تبرئه کاشانی، (شاید به دست خودش) جعل شده، را در تاریخ‌نگاری Vaticanium ex eventu یا Postdiction، گویند. بحث بر سر نسخه‌شناسی و خط‌شناسی آن بی‌مورد است. چون این نامه می‌تواند واقعا به دست کاشانی نوشته شده باشد.

اگرچه امروز با توجه به اسناد، در دخالت آمریکا و انگلیس در عملیات آژاکس که به سرنگونی مصدق انجامید و سپس پشتیبانی آن کشورها از دولت زاهدی تردیدی نیست، برخی از پژوهشگران چون آموس پرلموتر، عامل خارجی را در سقوط مصدق در ۲۸ مرداد ۳۲ عامل قطعی و نهایی نمی‌دانند. و از عبارت «افسانه دخالت سیا در کودتا» نام می‌برند. (ذبیح، ۱۳۶۳، مقدمه صص ۱۳ - ۱۴) همچنین است افسانه معروف «ساعت دقیقا ۱۲ نیمه شب است» مربوط به رادیو بی.بی.سی که آن را به عنوان رمز کودتای ۲۵ مرداد می‌شناسند. حال آن که ظاهرا بی.بی.سی آن زمان ساعت ۱۲ شب برنامه فارسی نداشته است. (روزنامه صبح نو، شماره ۱۱۲، ۸ آبان ۹۵. مسئول بی.بی.سی فارسی صادق صبا در مصاحبه با این شبکه)

بشیریه بحث مربوط به سقوط دولت لیبرال مصدق را به پایان می‌رساند بی‌آنکه نیازی ببیند، اشاره‌ای به اقدامات غیردموکراتیک و فراقانونی مصدق داشته باشد. اقداماتی چون انحلال سنابه پیشنهاد فاطمی (ذبیح، ۱۳۶۳، ص ۱۲۱) انحلال دیوان عالی، (Cooper, 2016, p.73) استفاده از اختیارات ویژه

در جهت اقتدار (خود مصدق از ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۹ در مجالس ششم تا شانزدهم با اختیارات ویژه قانونگذاری دولت مخالفت کرده بود)، دخالت در روند انتخابات مجلس از طریق توقف انتخابات و تشکیل مجلسی ناقص، (سفری، ۱۳۷۱، ص ۵۸۱) استفاده از بازوی خیابانی و لمپنیسم برای سرکوب مخالفان سیاسی، (بنگرید به چگینی و احمدی، ۱۳۸۸) دادن شعارهای عوام‌فریبانه غیرواقعی، (مذاکرات مجلس شورای ملی ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ نشست ۱۴۳) تحریک توده‌های مردمی بر ضد خارجی‌ها، (بنگرید پیام مصدق در باره ملی شدن صنعت نفت در وبسایت ملیون) نپذیرفتن پیشنهادات معقول و منطقی سازمان‌های بین‌المللی، (صفایی، ۱۳۷۱، صص ۱۷۸-۱۷۹، همچنین کاتوزیان ۱۳۷۱) بستن سفارت انگلیس (ذبیح، ۱۳۶۳، ص ۱۱۵) و در پایان انحلال غیرقانونی مجلس از طریق برگزاری یک رفراندوم غیراستاندارد و بی‌سابقه با نتیجه‌ای غیرقابل‌باور، ۹۹،۹۹ درصد آری. (همو، ص ۱۶۴).

انحلال مجلس شرایطی را ایجاد کرد که طبق "عرف سیاسی" در ایران، شاه می‌توانست نخست‌وزیر را تغییر دهد. (EnI: "Chronology of Iranian History", part 3) عرف سیاسی در کشوری چون انگلیس همان جایگاه قانون اساسی را ایفا می‌کند و در کشورهای اسکاندیناوی، عرف سیاسی ناسخ قانونی است که هنوز قدرت فائقه را پادشاه می‌داند. در ایران (همچون عثمانی) قانون اساسی، پادشاه را مستقلاً منشاء قانونگذاری دانسته بود. (حضرتی، ۱۳۸۸، ص ۳۶) با این حال عرف سیاسی در زمان حضور مجلس، پادشاه را از اداره کردن کشور با فرمان دور می‌داشت. در نتیجه، با توجه به تصریح قانون اساسی (اصول، ۱۵، ۲۸، ۱۷، ۴۵، ۲۹، ۴۸) متمم قانون اساسی بر قدرت و اختیارات فراوان پادشاه (اصول: ۳، ۲۷، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۸۳)، عبارت‌ها و اصطلاحاتی چون نقض یا تعطیل کردن قانون اساسی که به دفعات در کتاب بشیریه و دیگران دیده می‌شود، "غیرتاریخی" و "غیرمستند" اند.

بدین ترتیب، خواننده کتاب در ذهن خود یک دولت دموکراتیک لیبرال که در پی حق رای زنان، واگذاری زمین به بی‌چیزها، ترویج و تحکیم دموکراسی و تثبیت قانون‌گرایی و جامعه مدنی است را تصور می‌کند. یک فضای ذهنی غیرواقعی و غیرتاریخی که با افزودن این مواد تاریخی فرو خواهید ریخت. و با افزودن آنهاست که همسانی‌های دولت اقتدارگرا و پوپولیست مصدق با حکومتی که بعداً به تقلید از او شاه ایجاد کرد، نمایان می‌شود.

بشیریه می‌نویسد به دنبال سقوط مصدق، بلوک قدرت از سوی طبقه بالا اشغال شد. و در این کتاب مشخصاً طبقه بالا، الیت نظامی، طبقه زمین‌دار و علمای رده بالا دانسته شده است. ولی آمارهای خود او در این کتاب تاییدکننده‌ی این نظر نیست. او در جایی می‌نویسد پس از سقوط مصدق، ۶۱٪ کرسی‌های مجلس به زمین‌داران داده شد. (ص ۴۱) ولی خود او در جای دیگر این کتاب میانگین

کرسی‌های طبقه زمین‌دار در مجلس ایران در سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۹ را ۵۶٪ دانسته بود (ص ۳۲) که این نشان می‌دهد سقوط مصدق به تحولی در این ساختار نیانجامید.

بشیریه در بخش‌های دیگر کتاب به تداوم حضور طبقه زمین‌دار از مشروطه تا اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ با آمار تأکید ورزیده و گفته که بیشتر نمایندگان مجلس و تقریباً همه نخست‌وزیران ایران در همه این دهه‌ها، جزو طبقه زمین‌دار بوده‌اند. نویسنده به هنگام نام بردن از علا، او را یکی از اشراف زمین‌دار معرفی می‌کند. این معرفی هرگز درباره خود مصدق به کار نمی‌رود. حال آن که مصدق و علا، از هر نظر شبیه به هم بودند. حتی در مخالفت با انقراض قاجار و سلطنت پهلوی در مجلس پنجم (غنی، ۱۳۷۷، ص ۳۹۱) در ادامه علی‌امینی نخست‌وزیر (از بستگان مصدق) هم به همین شیوه (زمین‌دار بودن) معرفی می‌شود.

بشیریه بدون اشاره به نقش پررنگ و خیره‌کننده روحانیون در خود مشروطیت و جریانات دهه ۱۳۲۰ و از همه مهم‌تر نهضت ملی شدن نفت، از اشغال بلوک قدرت به دست آنان در پی سقوط مصدق سخن می‌گوید. از آنجا که چه پیش از پادشاهی رضاشاه و چه پیش از سرنگونی مصدق در سال ۱۳۳۲، یک روحانی طراز اول را در هیات رئیسه مجلس می‌بینیم (مدرس از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴، کاشانی از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲) و این هر دو را پادشاهان پهلوی پس از قبضه کردن قدرت و به محض آسوده خیال شدن از استواری تاج و تخت‌شان، به حاشیه راندند، این بیان نویسنده عکس واقعیت به نظر می‌رسد. به ویژه که دلیل ارتباط خوب بروجردی با هیات حاکمه پس از مصدق را عدم دخالت او در امور سیاسی می‌دانند.

روایت بشیریه درباره ظهور روحانیت پس از سرنگونی مصدق را می‌توان برعکس کرد و از نقش کاشانی و دیگر مذهب‌یون در به قدرت رسیدن مصدق در دو نوبت یکی سال ۲۹-۳۰ (ذبیح، همان، ص ۹۶) و بار دوم رویداد ۳۰ تیر (صفایی، همان، صص ۱۳۸-۱۳۹) سخن گفته و سپس به خروج آنان از سیاست پس از سقوط مصدق سخن گفت. خود نویسنده هم در جای دیگری ویژگی عصر پهلوی دوم را سرکوب علما و مساجد می‌داند. (ص ۱۱۸) اسلام‌گرایی و شاید استفاده ابزاری و هوشمندانه مصدق از مذهب و احساسات مذهبی مردم و روحانیون آن اندازه هست که خود مقاله‌ای مستقل بطلبد. در میان آن نسل از تحصیل‌کردگان در اروپا کمتر رجل دیگری را می‌توان یافت که در کار سیاست، این اندازه به اعتقادات و شرعیات پرداخته باشد. (متینی، ۱۳۸۴، صص ۹۳-۹۴) مصدق که در پی تنها ۳ سال تحصیل (۱۹۱۴-۱۹۱۱) بدون آنکه از پیش مدرک دیپلم یا لیسانس داشته باشد، به درجه دکتری در رشته حقوق رسیده بود، (مصدق، ۱۳۵۸، صص ۷۷ تا ۸۱) تز دکترایش یک تحقیق ترویجی و توضیحی درباره "وصیت در فقه اسلام" بود که در تهران با کمک روحانیون به زبان فارسی نوشته و سپس در سوییس به فرانسوی ترجمه کرده بود. (همانجا) او کتابی با عنوان کاپیتولاسیون نوشته بود و

در آن همچون علمای دینی فریاد «اسلام در خطر است» سر می‌داد و آرزویش را تقویت امت اسلام می‌دانست. (وبسایت ایران بوم) دیده نشده که هیچ نماینده مجلس دیگری چه معمم و چه غیر معمم مانند مصدق در مجلس و در هنگامه منازعات سیاسی از غلیان احساسات غلیظ مذهبی بهره بگیرد (مجلس پنجم: مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم، ۹ آبان ۱۳۰۴، نشست ۲۱۱، مجلس ششم: مذاکرات مجلس شورای ملی دوره پنجم، ۲۹ شهریور ۱۳۰۵، نشست ۱۱. مجلس چهاردهم: مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهاردهم، ۱۷ اسفند ۱۳۲۲، جلسه ۴). دولت مصدق، از تعقیب فداییان اسلام به خواست جامعه علما و مذهبیین دست برداشت (مصاحبه موسی غنی نژاد با وبسایت تاریخ ایرانی) و با فشار این جریان، روابط با اسرائیل (که دشمن اسلام و مسلمین خوانده می‌شد) که پیشتر آغاز شده بود، تعلیق شده و کنسول‌گری اسرائیل در تهران بسته شد و ترکیه به عنوان حافظ منافع دو کشور انتخاب گردید. (بنگرید به کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۲) و حتی قرار بود محمد ساعد مراغه‌ای به جرم شناسایی دولت اسرائیل محاکمه شود. (همانجا) اختلافات مصدق با کاشانی نه بر سر مذهب و سکولاریته که تا حدی سیاسی و تا حدی مبارزه برای قدرت بود. کاشانی از نزدیکی مصدق به جریان چپ و از تلاش روزافزون مصدق برای حذف شاه از معادلات احساس هراس می‌کرد و به ویژه پس از تمدید یک ساله طرح اختیارات قانونگذاری مصدق، محکم در برابر او ایستاد و همچون "مثلت ملی شدن نفت" (حائری‌زاده، مکی، بقایی) از پیشوا برید و به اپوزیسیونش نزدیک شد. (متینی، ۱۳۸۴، ص ۳۵۰) از این رو، تفسیر بشیریه که در آن دوره پس از مصدق را بازگشت مذهب و روحانیت به سیاسیت می‌داند، از نظر تاریخی، درست نیست.

فاشیستی خواندن فضای دهه ۱۳۴۰ با اشاره بشیریه به نقش دکتر ارسنجان (که مولف او را سوسیالیست می‌خواند) و نورالدین الموتی (از پایه‌گذاران حزب توده) در دولت‌های مجری اصلاحات ارضی تناقض دارد. (ص ۴۳) حکومت ایران در آن سال‌ها در نظر بشیریه در این کتاب، در یک دوگانه «اقتدارگرایی وابسته به طبقه زمین‌دار» و یا «فاشیستی - پوپولیستی وابسته به بسیج توده‌ها» سیر می‌کند. اگر روشی محافظه‌کارانه در پیش بگیرد، «یک حکومت خودکامه هوادار اشراف و ضد عامه» است و اگر روشی اصلاح‌طلبانه در پی بگیرد، چنین توصیف می‌شود: «یک حکومت فاشیستی که با بسیج توده‌های عوام، تنها در پی فریب آنهاست». بر اساس الگوی مطرح شده در این کتاب، حکومت تا پیش از اصلاحات دهه ۱۳۴۰ با طبقه زمین‌دار متحد بود، سپس طبقه بورژوازی بالا (سرمایه‌دار) را شریک خود کرد. (در دهه ۴۰ و ۵۰ وام‌های بخش خصوصی ۱۰۰۰ برابر شد. بنگرید بشیریه، ص ۷۰) و آنگاه که به سوی عامه و کارگران رفت، فاشیستی شد.

بشیریه، برخلاف نیکی آر. کدی (کدی، ۱۳۶۹، ص ۲۴۶) اصلاحات صورت گرفته حتی در بهترین دوره (دهه ۴۰ تا اوایل دهه ۵۰) را هم دارای نیستی سیاسی و نه اجتماعی - اقتصادی دانسته و هدف از

آن را بسیج حمایت سیاسی برای حکومت می‌داند. (ص ۷۰) البته این که این راهبرد دقیقاً چگونه به کار یک حکومت استبدادی و دیکتاتوری با تکیه بر ارتش و ساواک و به پشتیبانی ابرقدرت نخست جهان یعنی آمریکا می‌آید، پرسشی بی‌پاسخ است. اصولاً از منظر اجتماعی و منافع عامه در طول تاریخ اتحادی نامریی میان عوام و جبار، بر ضد اشراف و بزرگان وجود داشته و در نظر مردم همواره یک حکومت استبدادی بهتر از حکومت الیگارشیک و اریستوکراسی جلوه کرده است. (بیگدلی، ۱۳۹۰، ص ۹۵ - ۱۷۰) از نقاط ضعف کتاب این است که نویسنده توضیح نمی‌دهد که اصلاحات و توسعه عصر پهلوی چه تفاوتی با نمونه‌های دیگر دولت‌های بناپارتیست و اتوریتارین توسعه‌گرا مانند ژاپن و آلمان - که بشیریه در کتاب دیگری (بشیریه ۱۳۷۴، ص ۵) به آنها اشاره کرده - داشته و ایرادات آن در کجا بوده است؟

۲- استناد به منابع ضعیف

استناد به شایعات ژورنالیسم زرد از دیگر معایب این کتاب است. نویسنده تلاش حکومت ایران برای اصلاحات اقتصادی - اجتماعی در دهه ۱۳۴۰ را معلول فشار جان‌اف. کندی می‌داند (ص ۴۲). جان‌اف. کندی در دی ۱۳۳۹ به کاخ سفید وارد شد. حال آن که طرح اصلاحات ارضی در ۲۴ اسفند ماه ۱۳۳۸ در ۳۸ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید. شاه در سال ۱۳۴۱ به آمریکا سفر کرده و با کندی دیدار کرد. سیاست تقسیم ارضی سال‌ها بعد از قتل کندی هم در ایران ادامه یافت. پس به نظر می‌رسد در اینجا یک شایعه اساس این نظر مولف را تشکیل می‌دهد. یا می‌نویسد ۱۰ درصد هر چیزی در ایران به خانواده "ثابت" تعلق داشته است و منبع آن را یادداشتی از مجله نیوزویک به تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۷۴ می‌داند. (ص ۷۱)

نگاهی به مطبوعات خارجی آن زمان نشان دهنده آن است که شور و هیجان انقلابی بر رسانه‌ها تاثیر فراوانی گذاشته بود.

نویسنده در جایی می‌نویسد: خانواده سلطنتی صاحب ۸۰ درصد از صنعت سیمان، ۳۵ درصد از اتومبیل‌سازی، ۶۲ درصد از بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، ۴۰ درصد از نساجی، ۴۳ درصد از صنایع ساختمانی، ۷۰ درصد از هتلداری و ۵۵ درصد از صنایع فولاد بودند. و منبع او 8 Days مجله زرد سنگاپوری است. دیگر منبع بشیریه برای روابط میان خانواده سلطنتی و کارخانه‌داران، روزنامه انقلاب اسلامی (وابسته به بنی‌صدر) به تاریخ ۲۲ آذر ۵۸ است.

مطالب بدون منبع

نویسنده می‌نویسد در تظاهرات عاشورای ۱۳۵۷ در تهران بین ۱ تا ۳ میلیون نفر شرکت کردند. (ص ۱۷۲) با توجه به جمعیت تهران در آن زمان، چنین تجمعی بعید به نظر می‌رسد.

مولف در جایی می‌نویسد علی شریعتی در پاریس به تحصیل جامعه‌شناسی پرداخته بود. (ص ۱۱۳) به نظر می‌رسد که شریعتی تنها با یک تز ساده ادبیاتی و یک دانشنامه مبهم به ایران برگشته و با فشار ساواک و دولت به عنوان استاد جامعه‌شناسی دانشگاه پذیرفته شده بود. (بنگرید متینی، ۱۳۷۲) بحث‌هایی در این باره که او بخشی از یک پروژه دولتی برای ساماندهی نوعی از اسلام منهای روحانیت بود، وجود دارد. به هر رو هرچه بود، جامعه‌شناس نبود. شاید اوج این قبیل شایعات راه‌یافته به کتاب، استعفای بختیار از نخست‌وزیری باشد (ص ۱۷۸) که می‌دانیم صحت تاریخی ندارد. اشاره به مطالبات تاریخی کردها برای خودمختاری (ص ۲۱۱) هم از دیگر نکات بحث‌برانگیز این کتاب است که مجالی درباره این بحث نیست.

جمع بندی

به نظر می‌رسد با رویکرد تاریخی، ایرادات فراوانی بتوان بر کتاب بشیریه وارد کرد. استناد به شایعات، منبع دانستن گزارش‌های ژورنالیستی، آوردن برخی اخبار بدون منبع، تأثیرپذیری از فضای انقلابی و تبلیغات سیاسی احزاب و گروهها، پذیرفتن پیش‌فرض‌های ثابت نشده و محل مناقشه، از نقاط ضعف این کتاب به شمار می‌آید. و اگرچه رویکرد بشیریه جامعه‌شناسانه است و الگوی اصلی کتاب هم اجتماعی است، شاید بتوان گفت وجود این حجم از اشتباهات و پیش‌قضاوت‌های تاریخی در نتایج نهایی مد نظر نویسنده خلل وارد کرده است.

فهرست منابع

- آبراهامیان، یرواند. ۱۳۹۲. ایران بین دو انقلاب. کاظم فیروزمند. مرکز.
- ارسطو. ۱۳۶۴. سیاست. ترجمه حمید عنایت. امیرکبیر.
- الهی، همایون. ۱۳۶۹. اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم. نشر دانشگاهی.
- امینی، رضا، ۱۳۴۱. "اسناد مهم سیاسی از وقایع شهریور ۱۳۲۰". سالنامه دنیا، شماره ۲۱.
- باقی، عمادالدین. ۱۳۸۳. تولد یک انقلاب: بررسی انقلاب ایران. سرایی.
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۷. دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. نگاه معاصر.
- پهلوی، محمدرضا شاه. ۱۳۷۹. پاسخ به تاریخ. ترجمه حسین ابوترابیان، زریاب.
- چگینی، محمد و مهدی احمدی. ۱۳۸۸. "قضیه ۱۴ آذر به روایت اسناد مجلس". سال دوم.

- حاضری و حسین‌زاده فرمی و ضحی معتمدی، ۱۳۹۰. "تاملی بر بازار. مطالعه تحولات بازار در دهه اول پس از انقلاب اسلامی". فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی. سال هشتم. شماره ۲۶. صص ۱۷۹-۲۱۰.
- حضرتی، حسن. ۱۳۸۸. "اختیارات مجلس در قوانین اساسی مشروطه ایران و عثمانی". پژوهش‌های تاریخی. شماره ۴۵. سال سوم. صص ۳۳-۴۰.
- دانش کیا، محمدحسین. ۱۳۸۸. "بررسی اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه". مطالعات انقلاب اسلامی. شماره ۱۶. صص ۱۷۹-۲۱۰.
- دولاندن، شارل. ۱۳۹۲. تاریخ جهانی. ترجمه احمد بهمنش. دانشگاه تهران.
- ذبیح، سپهر. ۱۳۶۳. ایران در دوران حکومت دکتر مصدق. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. آشیانه کتاب.
- رحمت الهی، حسین و سیدشهاب موسوی‌زاده، ۱۳۹۱، "نقش طبقه متوسط جدید در مطالبات مردم سالارانه دوره پهلوی"، جامعه‌شناسی ایران، سال دوازدهم، شماره ۴. صص ۵-۴۲. زاهد، سعید. ۱۳۸۹. جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران. سروش/طه.
- سفری، محمدعلی. ۱۳۷۱. قلم و سیاست. ج ۱. نامک.
- صفایی، ابراهیم. ۱۳۷۱. اشتباه بزرگ ملی شدن نفت. کتابسرا.
- عزیزی، امین. ۱۳۹۱، "مطالعه موردی هیأت‌های مؤتلفه اسلامی". مجموعه مقالات تاریخ و اسناد؛ مجموعه اول: اقتصاد، تهران: نشر خانه کتاب.
- غنی، سیروس. ۱۳۷۷. ایران، برآمدن رضاخان و نقش انگلیسی‌ها. ترجمه حسن کامشاد. نیلوفر.
- کدی، نیکی. آر. ۱۳۸۳. نتایج انقلاب ایران. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. ققنوس.
- همو. ۱۳۶۹. ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه عبدالرحیم گواهی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کوهستانی‌نژاد، مسعود. "روابط ایران و اسرائیل در دوره دولت دکتر مصدق". تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۵. صص ۱۰۵-۱۶۰.
- گازیوروسکی، مارک. ۱۳۶۸. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه غلامرضا سبحانی. شرکت سهامی انتشار.
- فیضی، سیروس. ۱۳۹۰. منطقه نفوذ. استراتژی قدرت‌های بزرگ. فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام. ۴۵. ۲۰-۵۷.

- متینی، جلال. ۱۳۷۲. دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد، ایران‌شناسی، سال پنجم، صص ۸۳۵-۸۹۹.
- متینی، جلال، ۱۳۸۴. نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق. شرکت کتاب.
- مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۹ مهر ۱۳۲۶ نشست ۲۵
- مذاکرات مجلس شورای ملی ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ نشست ۱۴۳
- مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم، ۹ آبان ۱۳۰۴، نشست ۲۱۱
- مذاکرات مجلس شورای ملی دوره پنجم، ۲۹ شهریور ۱۳۰۵، نشست ۱۱
- مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهاردهم، ۱۷ اسفند ۱۳۲۲، جلسه ۴
- مصدق، محمد. ۱۳۵۸، خاطرات و تالمات. به کوشش ایرج افشار. علمی.
- مردیها، مرتضی. ۱۳۸۸. "نقش تقارن در تحول انقلابی". راهبرد. شماره ۹.
- ناظم‌الاسلام کرمانی. ۱۳۷۱. تاریخ بیداری ایرانیان. امیرکبیر.
- نعیمی، سهیلا. ۱۳۸۹. "آل کیا و علل سقوط آن در گیلان"، مجله تاریخ اسلام و ایران، شماره ۷.
- وبر، ماکس. ۱۳۸۵. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. علمی و فرهنگی.
- هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۰. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه. محسن ثلاثی. علم.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. ۱۳۷۲. مصدق و نبرد قدرت در ایران. ترجمه احمد تدین. رسا.
- Davis, James (ed). 1971. When Men Revolt and Why. A Reader in Political Violence and Revolution. New York: Free Press.
- Cooper, Andrew Scott. 2016. The Fall of Heaven. The Pahlavis and the Final Days of Imperial Iran, New York: Henry Holt and Co.
- Martin, Vanessa. 2011. Encyclopedia Iranica, Vol. VI, Fasc. 2, pp. 176-187.
- Skocpol, Theda. 1982. "Rentier State and Shia Islam in the Iranian Revolution". In Theory and Society. Vol 11. pp. 265-283.
- Rahnama, Ali and Farhad Nomani, 1990, The secular miracle: religion, politics and economic policy in Iran. London ; New Jersey: Zed books.
- World Bank, World Development Report: 1982. Oxford.

• No Name. 1977. "Iran an inside look at Shah's torture chambers".
Penthouse Magazine. February 1977.

تارنماهای سودمند

انقلاب مشروطه در ایرانیکا

<http://iranicaonline.org/articles/constitutional-revolution-ii>

قانون اساسی مشروطه

https://fa.wikisource.org/wiki/قانون_اساسی_مشروطه

پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی

<http://www.iran-amirentezam.com/node/31>

روز شمار اصلاحات ارضی

https://mashruteh.org/wiki/index.php?title=%D8%A7%D9%85%D9%84%D8%A7%DA%A9_%D8%B3%D9%84%D8%B7%D9%86%D8%AA%DB%8C

سندشناسی نامه آیت الله کاشانی

<http://iscq.ir/?part=menu&inc=menu&id=142>

مصاحبه با موسی غنی نژاد درباره مصدق

<http://tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/631/>

رساله کاپیتولاسیون اثر مصدق

<http://www.iranboom.ir/drmosadegh/9158-capitolasion-iran-5.html>

گاه نگار اصلاحات ارضی

https://mashruteh.org/wiki/index.php?title=املاک_سلطنتی

گزارش گاردین از قیمت نفت در ایران در دهه ۱۹۷۰

<https://www.theguardian.com/environment/2011/mar/03/1970s-oil-price-shock>